

مقدمه‌ای بر تحلیل:

ادبیات گفتمانی انقلاب اسلامی

● مهدی مطهرنیا*

چکیده

بر آنم که در این مقال، درباره ادبیات انقلاب اسلامی در چارچوبه‌ی تحلیل گفتمان و به مثابه یک صورت‌بندی گفتمانی، مدخل قابل پژوهشی را بازگشایم. هر چند که آگاهم؛ سخن کوتاه؛ در حد نگارش یک مقاله، تنها می‌تواند مقدمه‌ی کوتاهی بر این تصمیم باشد؛ و دیگر عزیزانی که از این نگارنده فاضل‌تر و اهل فن‌تر هستند؛ شاید که با این مقدمه کوتاه به تصحیح دیدگاه قلم حاضر همت نهند و از این رهگذر سپهر جوانب مختلف این معنا را روشن‌تر سازند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

به جای مقدمه

در دهه ۱۹۵۰ گرایشی در علم زبان‌شناسی به نام تحلیل گفتمان ظهور یافت، که در کمتر از دو دهه اکثر رشته‌های علوم اجتماعی و ارتباطی را درنوردید؛ و اکنون به عنوان گرایش بین رشته‌ای Interdisciplinary در مطالعه پدیده‌های اجتماعی به کار می‌رود. تحلیل گفتمان ترجمه‌ی Discourse Analysis است. زبان‌شناسان پارسی زبان، آن را «سخن کاوی» معنا کرده‌اند، بعضی از منتقدان ادبی، روان‌شناسان و مورخان آن را به «تحلیل گفتار» برگردانده‌اند. عالمان علوم سیاسی و اجتماعی از آن به عنوان «تحلیل گفتمان» یاد می‌کنند. آنچه که باید به آن در این مقاله تأکید نمایم، آن است که گفتمان

«نظام سخن»ی است که بر منطق قدرت استوار است و این «منطق قدرت» دربرگیرنده‌ی سروش جوانب مختلف ذهنی و سپس عینی قدرت است. از همین رو، وقتی می‌گوییم ادبیات گفتمانی انقلاب اسلامی؛ برخلاف تحلیل‌های سنتی زبان شناختی صرفاً به عناصر نحوی و لغوی تشکیل دهنده‌ی ادبیات حال در فضا و زمانه‌ی تاریخی انقلاب اسلامی به عنوان عمده‌ترین مبنای تشریح معنا، یعنی بافت متن Co-text، سروکار نداریم، بلکه فراتر از آن به عوامل برون زبانی متن یعنی بافت موقعیتی Context of situation فرهنگی و غیره سروکار داریم. بنابراین تحلیل گفتمان «چگونگی تبلور و شکل‌گیری معنا و پیام واحدهای زبانی را در ارتباط با عوامل درون زبانی [بافت متن] واحدهای زبانی، محیط بلافصل زبانی مربوط و نیز کل نظام زبانی و عوامل برون زبانی [بافت اجتماعی، فرهنگی و موقعیتی] بررسی می‌کند»^۱

زبان‌شناسی در مطالعه تحلیل گفتمان دو دیدگاه را مطرح کرده‌اند: نخست دیدگاهی که تحلیل گفتمان را بررسی و تحلیل واحدهای بزرگتر از جمله تعریف می‌کند، دیگری دیدگاهی که تحلیل گفتمان را تمرکز خاص بر چرایی و چگونگی استفاده از زبان می‌داند. دیدگاه اول به شکل و صورت متن توجه می‌کند، صورت‌گرایا ساخت‌گرا نام می‌گیرد و دیدگاه دوم که به نقش و کارکرد متن توجه دارد کارکردگرا نام می‌پذیرد.

ساختارگرایان، گفتمان را واحد مشخصی از زبان می‌دانند که بزرگتر از جمله است و تحلیل گفتمان را تحلیل و بررسی این واحدها تعریف می‌کنند. از نظر اینان زبان پدیده‌ای ذهنی است و ذهن انسان را می‌توان براساس طبقات نمادین انتزاعی و آزاد از بافت Context-free که به طور مرتب تعریف می‌شوند، توصیف کرد. ساختارگرایان بیشتر به مطالعه سازمان زنجیره و همنشینی و رابطه صورت‌های واحدها با یکدیگر مشغولند.^۲

کارکردگرایان که به بافت، تحلیل و شناخت آن تأکید می‌ورزند؛ زبان را پدیده‌ای اجتماعی می‌دانند و معتقدند که زبان قسمتی از جامعه است و پدیده‌های زبانی اجتماعی‌اند و پدیده‌های اجتماعی، پدیده‌های زبانی محسوب می‌شوند. کارکردگرایان به اعمال انجام شده توسط مردم یا مقاصد معینی که در به کارگیری زبان وجود دارد توجه می‌کنند و سعی دارند معانی اجتماعی، فرهنگی و شخصی آن را بشناسند و آنها را توجیه کنند.^۳

بدین شکل، در تحلیل گفتمان با دو عنصر کلیدی سروکار داریم که بایستی به هر دوی آنها توجه کافی مبذول داشت: ۱) بافت متن (Co-Text؛ ۲) بافت موقعیت Context of situation منظور از بافت متن این است که یک عنصر زبانی در چارچوب چه متنی قرار گرفته و جملات ماقبل و مابعد آن عنصر در داخل متن چه تأثیری در تبلور صوری، کارکردی و معنایی آن دارد. در بافت موقعیتی که از آن به بافت غیر زبانی هم یاد می‌کنند، یک عنصر یا متن در چارچوب موقعیت خاصی که تولید شده است، مد نظر قرار می‌گیرد. بافت‌های فرهنگی، اجتماعی، محیطی و سیاسی همگی از این‌گونه هستند.^۲

ادبیات انقلاب اسلامی و ساختارگرایی

ادبیات انقلاب اسلامی در منظر ساختارگرایی تحلیل گفتمان، بررسی و تحلیل شکل و صورت متن انقلاب اسلامی را در نظر دارد. در این دیدگاه ساختار زبانی، جهت‌گیری و رویکرد مفاهیم در تبیین معانی جدید تعیین‌کننده است؛ نوع زبان و ساختار هر متنی، در خود جهت‌گیری‌های خاصی را حمل می‌کند. براساس نظریه استنباطی گرایس؛ باید به نقش ارتباطی جمله‌ها و چگونگی کاربرد زبان در ارتباط با انسان‌ها عنایت کافی داشت، چنین دیدگاهی در منظورشناسی Pragmatics و تحلیل گفتمان جایگاه ویژه‌ای دارد. براساس این نظریه، دلیل پیشرفت جریان مکالمه، تبعیت انسان از قراردادهایی است که به قصد همکاری هرچه بیشتر صورت می‌گیرد. گرایس این قرارداد را آیین همکاری می‌نامد و در ۴ اصل آن را معرفی می‌کند:

- ۱- اصل کیفیت Maxim of quality، گوینده در یک مکالمه باید راست بگوید، آنچه را فکر می‌کند دروغ است نگوید و درباره آنچه اطلاعات کافی ندارد، حرف نزند.
- ۲- اصل کمیت Maxim of quantity، گوینده باید اطلاعاتی بدهد که برای مکالمه لازم است، نه زیاد نه کم.
- ۳- اصل ارتباط Maxim of relevance، آنچه گوینده می‌گوید باید مربوط به موضوع باشد.
- ۴- اصل روش Maxim of manner، گوینده باید واضح، منظم و خلاصه بگوید و از هرگونه ابهام دوری کند.^۵

بدین گونه نقش‌های گفتاری در ادبیات انقلاب اسلامی از مهم‌ترین مؤلفه‌های ساختاری آن است؛ و با کاربرد دانش‌واژگان مبین کنش‌های گفتاری غیرمستقیم که از دوبار ساختاری برخوردارند؛ شکل و صورت تعریف شده‌ایی را از خود بروز می‌دهد. کنش‌های گفتاری غیرمستقیم دارای دو نوع بار هستند؛ اول بار تحت الفظی مربوط به صورت نحوی جمله که در چارچوب فرضیه بار تحت لفظی عمل می‌کند. دوم، بار معنایی غیر مستقیم که تحت شرایط بافت کاربردی قابل استنباط است.

انقلاب اسلامی در رهگذر سیر تاریخی خود در فضای تاریخی و زمانی خود، بازآفریننده‌ی واژه‌ها و معانی اعلای انسانی است و به واژه‌ها روحی می‌بخشد که بافتی کاربردی دارد. و از این رهگذر پیام انقلاب را به وسیله واژه‌ها به مخاطب منتقل و وی را به نظام فکری خاص انقلاب رهنمون می‌سازد؛ در این مسیر «واژگان» به «رمزگان» تبدیل می‌شود که از کارکردهای معطوف به انتقال وسعتی عمیق و عمقی گسترده از پیام فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، و محیطی برخوردار است.

با تکیه بر چنین ادبیاتی است که نوع نگاه جامعه، تحولی انقلابی را حاصل و در پرتو آن انقلابی اجتماعی و سیاسی را ساطع می‌نماید. در این ارتباط است که «انتظار»، «شهادت»، «ایثار»، «مقاومت»، «آزاده» و... خود به تنهایی و بدون قرار گرفتن در واحد ساختارگرایانه قرار گیرد که معتقد است گفتمان واحد مشخصی از زبان است که بزرگتر از جمله می‌باشد، به صورت نشانه یا Sign بروز پیدا می‌کنند که با خود پهن دشتی از پیام Message را به دنبال دارند. کارکرد نشانه انتقال اندیشه به وسیله‌ی پیام است؛ و انتظار یا شهادت یا جهاد، حامل پیام و نشانه‌ی انتقال پیام انقلاب، می‌شوند.

نشانه‌های مذکور از رُستنگاهی قرآنی، روایی، حدیثی و فقهی برخوردار بود که از کارکرد ارجاعی Function Reference سیاسی و ابعادی اجتماعی بهره می‌برد؛ و در پرتو بیان خود، روابط میان پیام و موضوعی که پیام به آن ارجاع می‌داد را مشخص می‌نمود؛ به گونه‌ای که با همان واقعیت بیان آنها، این گستره‌ی وسیع و حجم عمیق از معانی و معرفت را بارز می‌ساخت.

ادبیات انقلاب اسلامی در پرتو تعریف این واژگان در یک صورت‌بندی گفتمانی Discursive Formation که حاصل انتظام و همبستگی میان موضوعات، شیوه و انواع

احکام و مفاهیم آنها و بیان‌های نظری آنهاست؛ از کارکردی عاطفی Function Sentiment برخوردار می‌شود؛ و در عین اینکه اندیشه‌هایی را در باب ماهیت مرجع پیام بیان می‌کند - کارکرد ارجاعی - در عین حال می‌تواند نگرش خود را نسبت به آن موضوع ابراز کند و بگوید که آن پدیده در نظر گوینده خوب است یا بد، زشت است یا زیبا، مطلوب است یا منفور، مؤدبانه است یا تمسخرآمیز.

از این رهگذر یک تشکل (صورتبندی) گفتگومانی، حاصل می‌شود. یعنی یک حوزه‌ی تاریخی معرفتی که فراهم آمده از این است که چه مفاهیم و گزاره‌هایی باهم قابل درک‌اند، چگونه آن گزاره‌ها موضوعاً سامان می‌یابند، کدام یک از گزاره‌ها جدی تلقی می‌شوند، به چه کسی قدرت تفویض شده که به طور جدی سخن بگوید و چه پرسش‌ها و روندهایی برای ارزیابی اعتبار گزاره‌هایی که جدی گرفته می‌شوند، بجا تلقی می‌شوند.

آنچه که مفاهیم تقابلی dichotomy نامیده می‌شوند در این رهگذر براساس «تُعَرَفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا» حاصل نمی‌آیند؛ بلکه براساس کارکرد عاطفی حاصل با رویکرد اعلام نگرش فرستنده پیام در مفاهیم و گزاره‌های استخدامی خود نسبت به موضوع؛ مفهوم متقابل خود را نیز شفاف می‌سازد. به طور مثال قرار دادن استکبار در برابر استضعاف که هر دو از درونمایه‌های قرآنی نشأت گرفته‌اند، براساس ارتباط عاطفی فرستنده پیام با موضوع ابراز و علاقه‌ی خود در پرتو ارجاع به تعریف یکی، دیگری را در معرض نقد و بررسی قرار می‌دهد؛ و جلوی دیدگان شفاف می‌سازد.

در چنین دیدگاهی از کلام محوری پرهیز می‌کند و در عین حال در پرتو باز تعریف ارجاعات خویش و ارتباط عاطفی میان پیام و فرستنده پیام به طور هم‌زمان شالوده‌های مکمل و رقیب را مشخص می‌سازد؛ و در زمان واحد حامل کارکردی شناختی Cognitive و عینی Objective و در عین حال احساسی affective و ذهنی subjective هستند؛ و در همین حال، کارکردی حکمی Function conative را از خود بروز می‌دهند؛ یعنی موجب ایجاد واکنش نزد گیرنده می‌شوند؛ تا خود را به یکی از دو سوی خوب یا بد، مطلوب و غیرمطلوب ارجاع دهد.

«جنگ فقر و غنا»، «خودی و اجنبی»، «نه شرقی، نه غربی»، «وظیفه و نتیجه»، «اسلام محمدی و اسلام آمریکایی» و... از همین دست کنش‌های گفتاری غیر مستقیم است؛ که

در پهن دشت ادبیات انقلاب اسلامی ظهور جدی پیدا می‌کنند؛ و در متن جامعه کارکردی هنری می‌یابند؛ یعنی تا حدی شکل معنادار پیدا می‌کنند که دیگر مرجع پیام، خود پیام واقع می‌شود. این پیام دیگر ابزار ارتباط نیست، بلکه موضوع آن است.

در چارچوبه‌ی همین کنش یا صورت‌بندی گفتمانی است که واژه‌های تعاملی یا کناکنشی Reboundic و انضمامی Annexation نیز حاصل می‌شوند؛ دانش‌آوران هم فضا و هم زمان با یکدیگر به کار می‌روند؛ تا ضمن تأکید بر «هم درونی» آنها نسبت به یکدیگر به عنوان دو بال برای یک پیکر به نظام معانی خاص و نظام صدقی معین ارجاع دهند؛ از این نمونه می‌توان به «استقلال و آزادی»، «حوزه و دانشگاه»، «دولت و ملت»، «ملی و الهی»، «جسمی و روحی»، «روحانی و دانشجو»، «تعهد و تخصص»، «تزکیه و تعلم» و امثال اینها اشاره کرد.

بدین ترتیب می‌بینیم که ادبیات انقلاب اسلامی چهار اصل گرایش، یعنی اصول کیفیت quality، کمیت quantity، ارتباط relevance و روش manner به خوبی شکل گرفته است.

ادبیات انقلاب اسلامی و کارکردگرایی

حوزه‌ی کارکردگرایی تحلیل گفتمان، به اعمال انجام شده توسط مردم یا مقاصد معینی که در به کارگیری زبان وجود دارد؛ توجه می‌کند و تلاش دارد معانی اجتماعی، فرهنگی و شخصی آن را بشناسد و آنها را توجیه کند. جامعه‌شناسان زبان با تعریف مجدد توانش و افزودن ابعاد کنشی و اجتماعی بر آن بر توانش ارتباطی تأکید کرده‌اند و معتقدند چنین توانشی تنها با در نظر گرفتن عوامل حاکم بر محیط کاربردی، منعکس کننده توانش «فرد» یا «افراد» در کاربرد زبان در ارتباطات بین شخصی و اجتماعی است. «هایمز» با بسط مابعد توانش زبانی، صحت یک صورت زبانی را تنها به صحت صورت دستوری منوط ندانسته، بلکه کاربرد صحیح آن را در چارچوب قوانین و قراردادهای اجتماعی و فرهنگی نیز ضروری می‌شمارد؛ این روش بررسی و کاربرد صورت‌های زبان و توانش ارتباطی، روش «قوم‌نگاری گفتمان» نامیده می‌شود.^۶ از این منظر، ادبیات انقلاب اسلامی «رویداد گفتاری» (speech event) است، که در آن زبان نقش عمده ایفا می‌کند، مثل سخنرانی، دفاعیه و...

از سوی دیگر من در اینجا در نظر دارم که با تأکید بر این معنا، استدلال نمایم که همین فضا؛ موجب می‌شود ادبیات انقلاب، در محتواپذیری و شکل‌گیری ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی انقلاب نیز، تأثیرات عمیق در رفتارهای سیاسی - اجتماعی مردم در عرصه‌ی انقلاب به جای گذارد.

رویکرد فرهنگی مردم بر بازگشت به اخلاقیات حاصل از ادبیات انقلاب اسلامی، یعنی صداقت و گذشت، استفاده از سنت اعتراض مذهبی، یعنی برگزاری تظاهرات با محتوا و آرایش عزادارای‌های کلاسیک، و حضور در پایگاه‌ها و فضای تاریخی انقلاب یعنی مساجد، تکیه‌ها و حسینیه‌ها، ناشی از همین ادبیات است. در پرتو چنین ادبیاتی است که پرچمداری روحانیت قوام پیدا می‌کند، نهادسازی «حکومت اسلامی»، «جمهوری اسلامی» و «ولایت فقیه» عملی می‌شود؛ صفت اسلامی بر موصوف‌های متعدّد می‌نشینند، و به واقع در پرتو «مفهوم سازی»، «نهاد سازی» صورت می‌پذیرد.

از این رو ادبیات انقلاب اسلامی اگر در منظر تحلیل گفتمان ساختارگرا، بین یک صورت‌بندی گفتمانی است از دیدگاه تحلیل گفتمان کارکردگرا، نمایانگر یک گفتمان صورت‌بندی شده است.

بدین گونه باید اذعان نمایم. ادبیات گفتمانی انقلاب اسلامی در ساختن فرد و فاعلان در سلسله مراتب قدرت، نقشی محوری دارد. به عبارت دیگر همان گونه که فوکو تأکید داشت، زبان عرصه ظهور روابط قدرت و تعیین‌کننده‌ی فاعل مسلط و فاعل زیر سلطه به حساب می‌آید؛ فوکو می‌گفت:

«این‌طور نیست که گفتمان‌ها در خدمت قدرت یا بر علیه آن باشند. ما باید فرایند پیچیده‌ای را منظور کنیم که گفتمان هم ابزار قدرت و هم پدیدآورنده‌ی آن است و در عین حال سدی در مقابل آن، نقطه اتکای مقاومت علیه آن، و نقطه عزیمتی جهت اتخاذ استراتژی‌ای علیه آن است، گفتمان قدرت را تولید می‌کند، گسترش می‌دهد، آن را تقویت می‌کند و در عین حال تیشه به ریشه آن می‌زند و امکان خنثی کردن آن را ایجاد می‌کند.»^۷

قبول دارم فهم و از آن مهم‌تر قبول آن در دایره‌ی فهم معرفت محور و هویت گستر در این معنا، سنگین است؛ ولی همواره همه چیز ساده نیست و به سادگی نیز ختم نمی‌شود. این بیان سعدی به یاد می‌آید که گفت:

در سرای خاص بار عام نیست
زانکه هرکس لایق پیغام نیست

آشنایان ره بدین معنا برند
از هزاران در یکی گیرد سماع

پی‌نوشت‌ها:

۱. لطفی‌پور ساعدی، کاظم. درآمدی بر سخن‌کاوی، مجله زبان‌شناسی، بهار و تابستان، ۱۳۷۱.
۲. پیران، فاطمه شایسته. سخن‌کاوی و تحلیل مکالمه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
۳. همان.
۴. همان.
۵. نظام‌زاده، پروانه. نقش نهادهای کلامی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، پژوهشگاه، ۱۳۷۵.
۶. لطفی‌پور ساعدی، کاظم، پیشین، ص ۲۳.
۷. علی‌ایا، جایگاه مفهوم صدق در آراء فوکو، نامه فرهنگ، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۷۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی